**خوشبختی**

 **از خیال تا حقیقت**

**تالیف:**

**شیخ ناصر عمر**

**مترجم:**

**اسحاق دبیری رحمه الله**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | خوشبختی از خیال تا حقیقت |
| **تألیف:** | شیخ ناصر عمر |
| **مترجم:** | اسحاق دبیری رحمه الله |
| **موضوع:** | مواعظ و حکمت ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | خرداد (جوزا) 1395شمسی، شعبان 1437 هجری |
| **منبع:**  | سایت عقیده [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایم****یل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc332306716)

[دلایل مطرح‌ نمودن این موضوع 4](#_Toc332306717)

[تعریف سعادت 5](#_Toc332306718)

[توهمات و خیالات خوشبختی 6](#_Toc332306719)

[خوشبختی در مال و دارایی 6](#_Toc332306720)

[1- داستان قارون 7](#_Toc332306721)

[2- داستان کرستینا اوناسیس 8](#_Toc332306722)

[خوشبختی در شهرت 12](#_Toc332306723)

[خوشبختی در دانشها و یافته‌های علمی 14](#_Toc332306724)

[خوشبختی در مقام و منصب 16](#_Toc332306725)

[موانع خوشبختی 20](#_Toc332306726)

[اسباب خوشبختی و صفات و خصوصیات سعادتمندان 26](#_Toc332306727)

[خاتمه 38](#_Toc332306728)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

إن الحمدلله نحمده ونستعینه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سیئات أعمالنا، من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لاشریک له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل‌عمران: 102]. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: 1].

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

اما بعد[[1]](#footnote-1)، ای خوانندة گرامی، اینک در راهی از راههای خیر، و دری از درهای محبت، و راهی از راههای خوشبختی، همدیگر را دیدار می‌کنیم.

از خداوند خواستاريم که روز قیامت این عمل را در ترازوی اعمالمان قرار دهد!.

راستی ای برادر عزیز، آیا خوشبختی یک خیال است یا یک واقعیت؟

شاید از این سؤال تعجب کنی! آری، هم خوشبختی خیالی وجود دارد و هم خوشبختی حقیقی.

اما چه چیزی باعث شده تا در ارتباط با این موضوع صفحاتی چند نگاشته و دربارة آن ژرف‌اندیشی شود؟

دلایل مطرح‌ نمودن این موضوع

مطرح‌نمودن این موضوع، دلایل فراوانی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

1- هر انسانی به طور ساده تلاش می‌کند تا به خوشبختی برسد. انسانها در بسیاری از جهات با همدیگر اختلاف‌نظر دارند، در آراء و نظراتشان، در ریشه واساسشان، در تمایلات و سلیقه‌هایشان، در اصول و مبادی‌شان، در اهداف ومقاصدشان با همدیگر اختلاف دارند، بجز در یک مطلب که تمامی انسانها از اول تا آخرشان در آن اتفاق دارند، و آن هم، طلب سعادت وخوشبختی است.

هر انسان مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار به دنبال خوشبختی است، و اگر از وی سؤال کنی که چرا این کار را می‌کنی و برای چه فلان عمل را انجام می‌دهی، در جواب می‌گوید: خوشبختی را می‌خواهم.

2- بسیاری از انسان‌ها برای رسیدن به خوشبختی راه اشتباه را می‌پیمایند. هر انسانی به دنبال سعادت است، اما بسیاری از آنها راه به دست‌آوردن خوشبختی را به اشتباه گرفته‌اند. و تنها عدة بسیار کمی هستند که راه خوشبختی حقیقی را به درستی می‌پیمایند.

3- یکی دیگر از دلایل مطرح‌نمودن این موضوع که اساسی ترین دلیل است - و امیدوارم که نهایت توجه و دقت را به آن مبذول دارید - آن است که بسیاری از مسلمانان به ویژه دعوت‌گران، وقتی با کسانی برخورد می‌کنند که به خوشبختی خیالی و غیرحقیقی رسیده‌اند، چنین امری آنان را از خداوند متعال باز می‌دارد. پس انسان داعی در مسیر خود با موانعی برخوردمی‌کند - که این خود از خصوصیات راه دعوت است - و به کسی نیاز دارد تا وی را در این راه ثابت‌قدم گرداند، اما بسیاری از افرادی را می‌بیند که - به اشتباه - تصور می‌کند که خوشبخت هستند و در قلة خوشبختی زندگی می‌کنند. از این رو، در مسیر دعوت دچار ضعف و سستی می‌شود و با خود می‌گوید - یا شیطان به او می‌گوید - چرا مثل اینان نیستی؟ چرا مانند این افراد در سعادت حقیقی زندگی نمی‌کنی؟ بنابراین، در مسیر خود دچار ضعف و سستی می‌شود.

چه بسیار انسانهای ثابت‌قدمی بوده‌اند که قبل از مرگ، گمراه‌شده و از راه راست منحرف شده‌اند. و چه بسیار افرادی بوده‌اند که در سعادت حقیقی زندگی می‌کردند و سپس به سعادت خیالی منتقل شده‌اند. از این رو، در دنیا به سعادت حقیقی نرسیده و هرگز در آخرت هم بدان نخواهد رسید.

از اینجاست که صفحاتی چند در بارة سعادت برای شما نوشتم تا حقیقت آن را روشن گردانیم تا ببینیم آیا سعادت، یک خیال است یا یک حقیقت؟

تعریف سعادت

سعادت در لغت، ضد شقاوت و بدبختی است. فلانی خوشبخت است، یعنی بدبخت نیست. اهل تربیت و علمای نفس با عبارتی مختصر و زیبا سعادت را این گونه تعریف کرده اند: سعادت همان احساس آرامش و خوشحالی و شادمانی و خوشی مستمر و دائمی است. و این احساس خوشبختی، نتیجة احساس همیشگی به نیک بودن شخصیت، نیک بودن حیات و عاقبت خیری می‌باشد.

قبل از اینکه وارد اصل موضوع شوم، دوست دارم به سه رکن اساسی برای تحقق معنای سعادت حقیقی، اشاره کنم، که این سه رکن عبارتند از:

1. نیک‌ بودن شخصیت.
2. نیک بودن حیات که از همه مهم‌تر است.
3. عاقبت خیری.

توهمات و خیالات خوشبختی

خوشبختی در مال و دارایی

دوست دارم راجع به این موضوع، زیاد بحث کنم، زیرا نه تنها موضوعی مهم و اساسی در تعیین مسیر زندگی‌مان است، بلکه در مشخص‌کردن تصورات و برداشت‌های نادرست ما از خوشبختی و آنچه که به خوشبختی مربوط است، بسیار مهم و اساسی است.

بیائیم راجع به خوشبختی سؤالاتی را از همدیگر مطرح کنیم. آیا خوشبختی در جمع‌آوری مال و ثروت نهفته است؟ آیا خوشبختی در ساختن خانه‌ها و کاخها نهفته است؟ راستی آیا اینها خوشبختی هستند؟ بسیاری از مردم چنین تصوری را دارند. این یکی خوشبخت است، زیرا پولهای زیادی در بانکها دارد. و فلانی خوشبخت است، زیرا آن مقدار از زمین یا از ساختمانها را دارد. فلانی خوشبخت است، زیرا فلان چیز و فلان چیز را دارد. بسیاری از مردم چنین تصوراتی را بر زبان جاری می‌سازند و بسیاری از آنان بدان معتقد هستند و با این تصور و اعتقاد غلط به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهند.

به نظر من خوشبختی در جمع‌آوری مال و دارایی نیست، همچنان که شاعر گفته است:

«خوشبختی را در جمع‌آوری مال نمی‌بینم، اما خوشبخت کسی است که باتقوا و پرهیزکار باشد».

ای برادر مسلمانم، بیائیم راجع به این موضوع (یعنی موضوع خوشبختی در جمع‌آوری مال) کمی بحث کنیم، زیرا این موضوع از مهمترین موارد در توهمات و خیالات خوشبختی است.

خلاصة مطلب این است که هر صاحب مالی خوشبخت نیست. چه بسیار صاحبان مال و ثروت هستند که در این دنیا علاوه بر آخرت، در بدبختی و تیره‌روزی همیشگی زندگی می‌کنند، زیرا آنان به خاطر چند چیز خود را خسته می‌کنند: 1) جمع‌آوری مال، 2) حفظ مال و بهره‌برداری از آن، 3) نگرانی و ترس از نابودی این مال و زائل‌شدن آن.

چه بسا انسانی باشد که میلیاردها تومان پول دارد ولی ترسو و نگران است. این ترس و نگرانی برای چیست؟ او بر این مال ترس دارد. می ترسد که یک حرکت سیاسی بیاید یا دزدانی بیایند و این مال را به سرقت ببرند. بنابراین، وی در بدبختی، ترس، نگرانی، غم و اندوه زندگی می‌کند، حتی شبها نمی‌خوابد. این امر تجربه شده و عیانی است که شما با چشمانتان آن را می‌بینید.

حتی گاهی مال، سبب هلاکت و مرگش می شود. چه بسا ثروتمندانی بوده‌اند که ربوده شده یا به خاطر تجارتشان، به قتل رسیده‌اند. و چه بسا انسان ثروتمندی باشد که به خاطر اموالش، از لذتهای آن محروم شده است. می‌بینی که راحت و آزاد راه نمی‌رود، آن گونه که می‌خواهد به مسافرت نمی‌رود، آن گونه که می‌خواهد نمی‌خوابد. تمامی اینها به خاطر اموالش است.

و چه بسا انسان صاحب مالی باشد که مال و ثروت‌هایش به هر علتی از بین رفته است و در نتیجه بقیة عمرش را در تیره‌روزی و بدبختی به سر می‌برد.

اینک چند نمونة بارزی را در این زمینه برای شما می‌آوریم:

1- داستان قارون

این داستانی است که قرآن کریم دربارة قارون آورده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ فِي زِينَتِهِۦۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا يَٰلَيۡتَ لَنَا مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٧٩﴾ [القصص: 79].

«(قارون) با تمام زینت خود در برابر قوم خویش نمایان گردید (و زر و زیور و قدرت و شوکت خویش را در معرض دیدگان مردمان قرار داد ... (آنان که طالب زندگی دنیا بودند گفتند:) واقعاً او دارای بهرة بزرگ و شانس سترگ است».

همة اینها از توهمات و خیالات خوشبختی است. و نتیجة کفر و ناسپاسی قارون به نعمتهای خداوند، همان بود که خداوند متعال بیان می‌دارد:

﴿فَخَسَفۡنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ ٨١﴾ [القصص: 81].

«سپس ما او را و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم، و گروه و دسته‌ای نداشت که او را در برابر خدا یاری دهند (و وی را از عذاب الهی برهانند)، و خود نیز توانست خویشتن را کمک کند».

این چه سعادتی است که عاقبتش این چنین باشد؟!

بنابراین، گفتة امیه بن خلف و امثال او در روز قیامت:

﴿مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ ٢٨﴾ [الحاقة: 28].

«دارائی من، مرا سودی نبخشید و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد».

بی‌دلیل نیست.

چه بد است مالی که هیچ نفعی به صاحبش نمی‌رساند.

2- داستان کرستینا اوناسیس

این داستان شگفتی است، داستانی که تأکید می‌کند مال و دارایی هر اندازه زیاد باشد، نمی‌تواند به تنهایی سبب خوشبختی باشد.

این داستان عجیبی است که بخش‌های آن حدود پانزده‌ سال یا بیشتر به طول انجامید و آخرین‌بخش آن تنها چند ماهی است که به پایان رسیده. این داستان، داستان کرستینا اوناسیس است.

از آنجایی که خداوند متعال مثلها و نمونه‌هایی از کفار را برای ما ذکر کرده است پس جای شگفت نیست - بلکه جزو منهج الهی قرآن است - که ما هم مثلی را برای شما بیاوریم اگرچه به اسم این زن هم باشد.

اینک داستان این زن «کرستینا اوناسیس» را برای شما بیان می‌کنیم. او زنی یونانی و دختر میلیونر مشهور، «اوناسیس» بود، کسی که میلیاردها تومان پول، داشت و مالک جزیره‌ها و ناوگانهای جنگی بود. پدر این دختر از دنیا رفت. پیش از آن مادر و برادرش هم فوت کرده بودند. وتنها خود همراه با نامادری‌اش وارث این ثروت هنگفت شد. آیا می‌دانی که چقدر اموال و دارایی به ارث برد؟ بیش از پنج هزار میلیون ریال (سعودی) به ارث برد. این دختر صاحب یک ناوگان دریایی عظیم و صاحب جزیره‌ای بزرگ و چندین شرکت هواپیمایی شد.

برادر گرامی، زنی که مالک بیش از پنج هزار میلیون ریال همراه با کاخها و کشتیها و هواپیماها باشد آیا در نظر بسیاری از مردم خوشبخت‌ترین زن در دنیا نیست؟ چه بسا افرادی آرزو بکنند که مثل این زن باشند. تو می‌دانی که اگر ثروت این زن بین صد نفر تقسیم شود، بی‌تردید هر یک جزو بزرگترین ثروتمندان می‌شود، به گونه‌ای که به هر یک پنج میلیون ریال می‌رسد. بنابراین، وی از بزرگترین ثروتمندان است. پس حال زنی که مالک این ثروت عظیم است چگونه باید باشد؟ در اینجا سؤال این است که آیا این زن خوشبخت است؟

اینک به قسمت‌های این داستان عجیب دقت کنید و در خلال آنها، جواب سؤال فوق‌الذکر برای شما معلوم می‌گردد:

- مادر این زن بعد از یک زندگی فاجعه‌آمیز درگذشت. وی در اواخر عمرش طلاق داده شد.

- برادرش هم هنگامی که با هواپیمایش بازی می‌کرد، هواپیما سقوط کرد و بر اثر آن جان باخت.

- پدرش هم با همسر تازه‌اش، «جاکلین کندی» همسر رئیس جمهور سابق امریکا، «جون کندی»، اختلاف داشت. پدر وی در مقابل میلیونها دلار با این زن ازدواج کرد. او با این کار فقط به دنبال شهرت بود تا بگویند فلانی با زن رئیس‌جمهور آمریکا، «جون کندی» ازدواج کرده است. و با این وجود دائما در بدبختی و ناگواری با این زن زندگی می‌کرد.

تصور کن که این زن به شرطي با این مرد ازدواج کرده که با وی در یک بستر نخوابد، بر وی سیطره و تسلط نداشته باشد، و بنا به خواسته‌اش میلیون‌ها دلار برایش خرج کند. و با این وجود با شوهرش اختلاف داشته است و هنگامی که شوهرش مرد، با دخترش اختلاف داشت.

خلاصه، این دختر در زمان حیات پدرش با یک مرد آمریکایی ازدواج نمود و چند ماهی با او زندگی کرد و سپس از همدیگر جدا شدند. و بعد از وفات پدرش با یک مرد یونانی ازدواج نمود و چند ماهی نیز با او زندگی کرد و سپس از همدیگر جدا شدند. بعد از آن مدتی طولانی منتظر ماند و به دنبال خوشبختی بود. آیا می‌دانید با چه کسی ازدواج کرد؟ آیا می‌دانید ثروتمندترین زن در جهان به طور کلی، برای بار سوم با چه کسی ازدواج کرد؟ با یک مرد کمونیست از روسیه ازدواج نمود. بسیار جای تعجب است قلة سرمایه داری و قلة کمونیستی به همدیگر می‌پیوندند!! و زمانی که مردم و روزنامه‌نگاران - به شیوه‌ای خاص - از او سؤال می‌کردند: تو نمونة سرمایه‌داری بودی، چگونه با یک کمونیست ازدواج کردی؟ در جواب می‌گفت: به دنبال خوشبختی هستم.

بعد از ازدواج، همراه با شوهرش به روسیه رفت. و با توجه به اینکه نظام آنجا اجازه نمی‌داد که بیشتر از دو اتاق به ملکیت کسی درآید و اجازة خدمتکار را هم نمی‌داد، این زن مجبور بود که در خانه‌اش - البته در دو اتاق - بنشیند و کارهای منزل را خودش انجام دهد. سپس روزنامه‌نگاران - که در همه جا همیشه به دنبال او بودند = نزد وی آمدند و پرسیدند: این وضعیت چگونه است و اکنون در چه حالی هستی؟ در جواب گفت: به دنبال خوشبختی هستم.

حدود یک سال با این مرد زندگی کرد و سپس از وی جدا شد. پس از آن یک مجلس مهمانی در فرانسه برپا شد و روزنامه‌نگاران از وی پرسیدند: آیا تو ثروتمندترین زنی؟ در جواب گفت: بله، من ثروتمندترین زن هستم، ولی در واقع بدبخت‌ترین زنم.

این زن در آخرین بخش از بخشهای این نمایشنامة حقیقی، با مرد فرانسوی ازدواج کرد.

دقت كنيد که این زن در چهار کشور ازدواج کرده و به یک کشور بسنده ننموده است تا شاید به خواسته‌اش برسد. او با یک مرد ثروتمند (یکی از صنعتگران) از کشور فرانسه ازدواج کرد و بعد از مدتی کوتاه دختری گرامی به دنیا آورد. سپس از شوهرش جدا شد. پس از آن، بقیة عمرش را در بدبختی و نگونساری و پریشانی و اندوه به سر برد. و بعد از چند ماهی جسد مرده‌اش را در «شالیه» آرژانتین پیدا کردند و مردم ندانستند که آیا با مرگ طبیعی مرده یا به قتل رسیده است، تا جایی که پزشک آرژانتینی دستور داده که جسدش را شکافتند. سپس در جزیرة پدرش دفن شد!!.

به این زن نگاه کنید آیا مالش به وی هیچ نفع و سودی رساند؟ در دنیا که نه، و در آخرت هم خودش می‌گوید: «دارائی من، مرا سودی نبخشید».

بنابراین، مال به تنهایی کافی نیست. تنها مال سعادت و خوشبختی را جلب نمی‌کند و آن را ذخیره نمی سازد. به راستی بزرگترین توهمات و خیالات خوشبختی، مسألة ثروت و دارائی و تجارت است. و در عصر کنونی می‌بینید که بسیاری از تجار در نگرانی و پریشانی دائمی زندگی می‌کنند. می‌بینید کسانی را که تجارت و دارائی‌اش را از دست داده و در غم و اندوه و پریشانی زندگی می‌کنند.

مثال دیگری را ذکر می‌کنم: یکی از تجار - که از مشهورترین‌شان بود - صاحب میلیونها تومان پول بود. اموال و دارائی‌اش را از دست داد و بعد از مدتی دچار بینوائی و زندگانی پر از مشقت و سختی شد، پس به دنبال کار می‌گشت - و مدتی، منصب بزرگی در یکی از وزارتخانه‌ها داشت - و بالأخره شغل وچکی (کارگری) را پیدا کرد. کدام خوشبختی بعد از آن مال نصیب وی شد؟

خوشبختی در شهرت

بنابر آنچه که گذشت، آیا خوشبختی در شهرت است؟ مانند شهرت در بازی‌های ورزشی و هنر؟ باید گفت که نه، زیرا شهرت، در واقع بدبختی است نه خوشبختی. و به خاطر اینکه شهرت اگر به تقوای خداوند متعال ربط پیدا نکند، بی‌ارزش است و کسی که تقوای خدا را پیشه کند، به دنبال شهرت نیست، زیرا شهرت اگر به سببی غیر از سبب درست و حقیقی مرتبط شود، زود از بین می‌رود، و وقتی که انسان آن را از دست داد، در بدبختی و تیره‌روزی زندگی می‌کند.

گاهی بسیاری از مردم گمان می‌کنند که خوشبختی در میان دو دسته از مردم موجوداست: ورزشکاران و هنرمندان.

اینک وضعیت هر دو گروه را بررسی می‌کنیم تا ببینیم آیا حقیقتاً اینان انسانهای خوشبختی هستند یا بدبخت؟

**1- ورزشکاران:** اغلب آنان، شب و روزشان را در بدبختی سپری می‌کنند. از یک اردوگاه تا اردوگاهی دیگر، و از یک سفر تا سفری دیگر، بجز در موارد بسیار اندکی با خانوادة خود نیستند. و اکثر شان در روی‌آوردن به تمرینات ورزشی و دوری از خانه زیاده‌روی می‌کنند، و این همه به خاطر مشغولیت دائم به ورزش می‌باشد.

گذشته از آن، درهر مسابقه‌ای، اضطراب و دلهره دارند و پس از هر بار شکست، افسرده و دلتنگ هستند. به علاوه، آنان از تمامی جوانب دستخوش حوادث و اتفاقات ورزشی قرار می‌گیرند. همچنان که ترس از افکار عمومی و نظرات مردم هنگام شکست در هر مسابقه‌ای، آنان را مدام در بدبختی قرار می‌دهد.

آنگاه پس از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ بعد از آنکه گوشه‌نشین شدند، مردم به سرعت آنان را فراموش می‌کنند، در نتیجه به درد و اندوهشان افزوده می‌گردد.

بنابراین، خوشبختی در نزد افراد ورزشکار نیست اگرچه اکثر مردم گمان می‌کنند که خوشبختی در نزد آنان است.

2- هنرمندان: زندگی این دسته از افراد، بدترین نوع زندگی‌ای است که انسان دارد: ناامیدی، شکست روحی، مخدرات، انحلال و پاشیدگی، بی‌حیائی و بی‌شرمی، نماندن فضیلت و ارزشهای انسانی و ... .

موسیقی‌دانان و نوازندگان و نقاشان و صاحبان هنرهای تجسمی است.

آنچه می‌گویم از خودم نیست، بلکه از خاطرات و یادداشتهای خودشان است که روزنامه‌ها صبح و شب آن را می‌نویسند و با این نوشته‌ها غوغا و داد و فریاد به راه می‌اندازند. برای اثبات آنچه می‌گویم، به سه حادثه توجه کنید:

حادثة اوّل - «انوروجدی» شوهر زن هنرپیشة یهودی به نام «لیلی مراد» بود. این زن در یادداشتهای خود دربارة شوهرش گفته است: شوهرم هنرپیشة ساده‌ای بود. می‌گفت: آروز می‌کنم صاحب یک ملیون لیره شوم ولو اینکه به بیماری مبتلا شوم. به وی گفتم: اگر بیمار شدی مال ودارائی چه سودی به تومی‌رساند؟ در جواب گفت: قسمتی از آن مال را برای معالجة بیماری خرج می‌کنم و با بقیه‌اش در خوشبختی زندگی می‌کنم. پس صاحب بیش از یک میلیون لیره شد و خداوند وی را به سرطان کبد مبتلا ساخت. او علاوه بر یک میلیون لیره مال بیشتری را خرج بیماری‌اش کرد و خوشبختی را به دست نیاورد تا جایی كه بجز مقدار بسیار اندکی نمی‌توانست غذا بخورد، چون از خوردن زیاد منع شده بود. و در نهایت بر اثر همان بیماری با حسرت و ندامت درگذشت.

حادثة دوّم: «نیازی مصطفی» یکی از کارگردانان بزرگ بود ولی در بدبختی و تیره‌روزی زندگی می‌کرد. هنگامی که به سن هفتاد سالگی رسید، دیدند که در خانه‌اش به قتل رسیده است. مردم پی بردند که وی در همان شبی که کشته شده بود، جشن و مهمانیِ پر از داد و فریادی را برپا نموده و بيش از ده دختر و زن زیباروی در آن مهمانی شرکت کرده بودند. در صبح مردم دیدند که وی ناکام مانده و به دنبال نشانی از وی بودند و در نهایت سدش را یافتند و فهمیدند که کشته شده است.

نگاه کنید به این زندگی: ترس و بیم، مستی، خیانت و ... و در نهایت با این حالت فاجعه‌آمیز درگذشت. پناه به خدا از عاقبت شری.

حادثة سوّم - «عبدالحلیم حافظ»، مردی بود که به تنهایی و بدون زن و فرزند و با حالت بیماری زندگی‌اش را به سر می‌برد تا اینکه مرگ وی را در کام خود فرو برد و بیماری پس از پنجاه سال در نهایت بدبختی وی را از پا درآورد.

بنابراین، خوشبختی در این مورد چیزی نیست جز درخشندگی ساختگی که چشمانشان آن را می‌‌تاباند تا دیگران گمان بکنند که آنان چنان هستند در حالی که در واقع درنهایت بدبختی و تیره‌روزی زندگی می‌کنند.

خوشبختی در دانشها و یافته‌های علمی

پس، خوشبختی کجاست؟ چه بسا در رسیدن به بالاترین مدارج علمی باشد تا اینکه انسان درجة دکترا را اخذ نماید!.

امّا من با اطمینان تمام می‌گویم نه، این طور نیست. باید مقداری در این باره بحث کنیم و دلایل آشکار و روشن آن را بیان کنیم تا حقیقت امر بر همگان روشن گردد.

اینک به داستان جدید زیر دقت کنید که مجلة «یمامه» آن را منتشر نمود:

زنی پزشک فریاد می‌زند و می‌گوید: یافته‌ها و دانشهایم را از من بگیرید و شوهری را برایم پیدا کنید!!! توجه کنید که این زن چه می‌گوید. تصور کنید که یک زن پزشک - و چه بسا در نظر بسیاری از مردم حقیقتاً خوشبخت باشد - ازدواج نکرده و توانسته که پزشک شود، زیرا علم پزشکی در نظر بسیاری از مردم، بالاترین علوم، ویافته‌ها و دانشهای آن، برترین یافته‌ها و دانشهاست. این، نظر اشتباهی است. همانا این نظر بسیاری از مردم است که هرگاه انسان به درجة دکترا در علوم به ویژه در علم پزشکی نایل آید، در نهایت خوشبختی زندگی می‌کند.

اینک اظهارات این زن را بنا به آنچه که با قلم خود نوشته، بخوانید، آنجا که در ضمن کلامش آمده است: «هر روز صبح ساعت هفت، زمانی بود که مرا برمی‌انگیخت و اشکهایم همانند باران فرومی‌ریخت. برای چه؟ پشت سر راننده سوار ماشین می‌شوم و به سوی مطبم حرکت می‌کنم و [سپس به خود می‌آید و می‌گوید:] بلکه در واقع به سوی قبرم و بلکه به طرف زندانم حرکت می‌کنم». دقت کنید که این زن، از مطلب خود که چقدر تلاش و کوشش کرده تا به آن برسد، به قبر و زندان تعبیر می‌کند.

سپس در ادامه می‌گوید: «وهنگامی که به آرامگاهم می‌رسم»، به جای اینکه بگوید: به اداره‌ام و به مکان خوشبختی‌ام می‌رسم، می‌گوید: به آرامگاهم می‌رسم. [سخن بدانجا می‌رسد که] «زنان را می‌بینم که با کودکانشان منتظر من هستند و به لباس سفیدم می‌نگرند که انگار لباس ابریشم فارسی است. این، از نظر مردم است اما از نظر من، لباس ماتم و عزاست».

سپس در ادامه می‌افزاید: «داخل مطبم می‌شوم و فونوگراف را به گردنم می‌آویزم. گویي که آن، طنابِ چوبِ دار است که به دور گردنم می‌بندند. حلقة سوم حالا می‌تواند گره‌های دور گردنم را تکمیل نمايد. [یعنی به سن سی‌سالگی رسیده‌ام]، و بدبینی در آینده مدام به من سر می زند.

در نهایت فریاد می‌زند و می‌گوید: دانشها و یافته‌ها و لباسهایم و همة اسناد و کتاب‌های معتبرم را از من بگیرید واین خوشبختی ساختگی (یعنی مال و ثروت) را از من دور سازید، و کلمة «ماما» را به من بشنوانید.

**سپس این ابیات را سرود:**

«آرزو داشتم که به من خانم دکتر گویند. به من خانم دکتر گفته شد ولی از منفعت این گفته چیزی نصیبم نشد». «به آن زنی که خود را پیشوا و فردی مهم می‌بیند بگو که امروز میان مردم برای حالش گریه می‌کنند». «تمام آروزهایش، چند تا فرزند است که آن را بدست آورد. آیا ممکن است که آن را با مال و دارائی‌اش بخرد؟».

خوشبختی در مقام و منصب

بنابراین، شاید افراد خوشبخت کسانی باشند که صاحب مقامات عالی هستند از قبیل رهبران و حاکمان و وزیران و امثال آنها.

امّا من به شما می‌گویم که نه، این طور نیست. آیا می‌‌دانید برای چه؟ زیرا مسئولیت در این دنیا همه‌اش نگرانی و اندوه است، و اگر کسی مسئولیت خود را به درستی ادا نکند، در روزقیامت حسرت و پشیمانی به دنبال دارد.

افراد صاحب منصب و حکام همیشه می‌ترسند از اینکه منصب و قدرت خود را از دست بدهند. می‌بینی که برای حفظ قدرت خویش چقدر بدبخت هستند و هرگاه مقام خود را از دست بدهند = و باید هم از دست بدهند - بقیة عمرشان را در بدبختی و بیچارگی سپری می‌کنند.

منصب و مقام گاهی سبب نابودی شخص صاحب منصب می‌گردد، از این رو چنین شخصی در ترس و نگرانی همیشگی به سر می‌برد. برای اثبات این مطلب، داستان فرعون و هامان برای ما بس است، کسانی که صاحب منصب و مقامات عالی بودند و قرآن داستانشان را برای همیشه بیان کرده است.

**امّا در عصر حاضر نمونه‌هایی را به طور مختصر برای شما ذکر می‌کنم:**

1- شاه ایران: مردی که جشن بزرگی را برپا کرده بود تا خاطرة گذشت 2500 سالة حکومت شاهنشاهی ایران را تازه گرداند. او می‌خواست که نفوذ و سیطرة خود را بر خلیج‌فارس و پس از آن بر جهان عرب، بگستراند.

این مرد، فرد هوسرانی بود و همانند طاووس هر روز خود را به شکلی درمی‌آورد. سرانجامش چه بود؟ سرگردان و دربه‌در شد و فرار کرد. کشوری را نیافت که بدان پناه برد، حتی آمریکا که شاه ایران، مطیع و دست‌نشانده و کارگزار آن بود، به او پناه نداد. و بر این حال ماند تا اینکه با حالت آوارگی و دربه‌دری و فراری در مصر جان باخت، پس از آنکه غم و اندوه وی را از پای درآورد و بیماری سرطان به او یورش برد. زن و فرزندان و بستگانش هم درچند - قارة جهان پراکنده و متفرق گشتند!!!.

2- رئیس جمهور فلیپین: این مرد طاغی و سرکش چه اتفاقی برایش افتاد؟ در مورد داستانش بسیار تأمل کردم و شایستة آن دانستم که از آن پند و عبرت گرفته شود.

خداوند متعال غم و غصه‌های بدبختی و تیره‌روزی را در این دنیا قبل از آخرت، به این رهبر چشانید. ناگهان در فاصلة میان شامگاه و چاشتگاهی به آوارگی و دربه‌دری و فراری احوالش تغییر یافت و هیچ یک از خویشاوندان ودوستانش روی خوش را به وی نشان ندادند. و نمی‌توانست به کشور خود برگردد، کشوری که قبلاً هر طور که می‌خواست در آنجا در ناز و نعمت به سر می‌برد. تا جایی که مرگ به سراغش آمد و نتوانست چند وجب ناقابل از خاک کشورش را تصاحب کند تا جسد پلیدش را در آن مخفی کند.

3- بوکاسا: نمی‌دانی «بوکاسا» چه کسی است؟ او کسی است که خود را درصد امپراتوری قرار داد. همة ما قیافه و اعمال وی در آفریقای میانه را به یاد داریم. هنگامی که از فرانسه دیدن کرد، انقلابی علیه وی برپا شد و پس از آن در فرانسه آواره و دربه‌در شد تا جایی که عرصه بر وی تنگ شد. سپس با اسم مستعار به کشورش آمد. آنگاه وی را دستگیر کردند و در همانجا محاکمه‌اش کردند. اکنون نمی‌دانم که آیا کشته شده یا نه؟ امّا آنچه که معلوم است، این است که به امراضی چند مبتلا گشت، ساده‌ترین آنها، امراض بدبختی و نگرانی و غم و اندوه در کشوری است که خود را به عنوان امپراطور آنجا منصوب کرد.

این بعضی از مثال‌های مختصری بود و به راستی نمونه‌های این افراد از متقدمین و متأخرین خیلی زیاد است. افرادی که سنت الهی دربارة آنها تحقق یافت، سنتی که هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه نمی‌یابد.

پس این همان خوشبختی خیالی‌ای است که مردم تصور می‌کنند که آن خوشبختی حقیقی است. بسیاری از مردم در ابتدا به نظر می‌رسند که خوشبخت هستند، اما در واقع غم و غصه‌های بدبختی و سختی و بلا و حسرت و ندامت را می‌چشند. شاعری به نام حمد حجی رحمه‌الله این حقیقت را در قصیده‌ای به تصویر کشانده است، آنجا که می‌گوید: «هرگاه با مردم برخورد می‌کنم، لبخند و خوشحالی را از من می‌بینند و درد و گرفتاری مرا درک نمی‌کنند».

«خودم را برای مردم گشاده‌رو و خوشحال نشان می‌دهم تا جایی که آرزو می‌کنند مثل من باشند».

سپس در ادامه می‌افزاید:

«اگر می‌دانستند که من چقدر بدبخت و پریشانم، زمین بسیار وسیع و فراخ در نظرشان تنگ می‌شد».

«از من دور می‌شدند و به من نگاه نمی‌کردند. سپس از من خیلی بیزار می‌شدند و مرا بدگوئی و نکوهش می‌کردند». «اگر بدبختی‌ها و تیره‌روزیهایم برای دوستان و رفیقانم برملا می‌گشت، چنان با من رفتار می‌کردند که گوئی مرتکب بزرگترین جنایت شده‌ام».

«این چنین مردم آرزوی مرگ می‌کنند برای کسی که در میانشان مصائب و بدبختی‌های زیادی دارد».

روشن‌ترین مثال برای سعادت خیالی، زندگی‌ای است که اروپا به ویژه کشورهای اسکندیناوی دارند. این کشورها، ثروتمندترین کشورهای جهان هستند چه در سطح ملی و چه در سطح درآمد فردی، اما با این وجود بالاترین میزان خودکشی در جهان را دارند. کشور سوئد از لحاظ درآمد فردی، ثروتمندترین کشور است ولی بالاترین میزان خودکشی را در میان دیگر کشورهای جهان داراست. این در حالی است که می‌بینیم کشورهای اسلامی با وجودی که اکثرشان فقیرند، کمترین میزان خودکشی در جهان را دارند.

به همین صورت در بررسی واقعیت می‌بینیم که خوشبختی حقیقی در مال و دارائی، دانشها و یافته‌های علمی، مقام و منصب و امثال آنها از مزخرفات دنیا و چیزهای پوچ و بیهوده نیست.

پس اسباب خوشبختی در کجا نهفته است؟ و صفات و خصوصیات اشخاص خوشبخت واقعی و حقیقی کدام است؟ پیش از پاسخ به این سؤالات، به عنوان مقدمه بعضی از موانع خوشبختی را به طور مختصر ذکر می‌کنیم.

موانع خوشبختی

بدون شک موانع زیادی وجود دارند که سر راه خوشبختی واقع شده و نمی‌گذارند که انسان بدان برسد و از نعمتهای آن بهره‌مند شود. این موانع عبارتند از:

**1- کفر:** خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ [الأنعام: 125].

«و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند».

این چنین قرآن هلاکت بدبختی و تیره‌روزی را به طور دقیق توصیف می‌کند.

**2- ارتکاب گناهان و جرائم:** برای این مورد هیچ نمونه‌ای را ذکر نمی‌کنم، چون خیلی واضح و روشن است، اما براي بیان این مسأله، به چند نمونه از اظهارات کفار در این باره اشاره می‌کنم:

الکس کارل می‌گوید: «انسان بعد از افراط و زیاده‌روی در گناهان، آثاری را که بر گناه مترتب است، درک نمی‌کند. و آثار گناه به طور کلی قابل علاج نیست».

سقراط که فردی کافر است می‌گوید: «همانا انسان گناهکار دائماً به سبب گناهش احساس بدبختی می‌کند، و کسي که گناهکار باشد و به خاطر گناهش مجازات نشود، بدبخت‌ترین انسان است».

این چنین می گویند این دو کافر، این در حالی است که می بینیم «یک نفر صحابی گناه کرد و نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، مرا پاک گردان. این جمله را چند بار برای پیامبر تکرار کرد. آنگاه پیامبر حد را بر او اجرا کرد»[[2]](#footnote-2).

**3- رشک و حسادت:** حسادت گناه بس بزرگی است و خیلی خطرناک است تا جایی که خداوند متعال به ما دستور داده که از شر انسان حسود به او پناه ببریم، آنجاکه می‌فرماید:

﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق: 5].

«و از شرّ حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد (به تو پناه می‌برم)».

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِ﴾ [النساء: 54].

«آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگيختن محمّد ) به مردم (عرب) داده‌است؟».

این افرادی که حسد ورزیده‌اند، کفار بوده‌اند.

و پیامبر خطاب به امتش می‌فرماید: «لاَ تَحَاسَدُوا، وَلا تَقَاطَعُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»[[3]](#footnote-3). «به همدیگر حسد نورزید، از همدیگر مبُرید، به همدیگر دشمنی نکنید و به همدیگر پشت نکنید و برادرانه بندگان خدا باشید».

اشکالی نیست که به کلام بعضی از کفار در مورد بدبودن حسد استشهاد کنیم:

فیکتور بوشیخ می‌گوید: «همانا رشک وحسادت و کینه، سه پایه هستند برای یک چیز. و اینها آفاتی هستند که سمهایی را به دنبال دارند که به صحت و سلامتی انسان ضرر می‌رسانند و قسمت اعظم نیرو و توانایی که برای فعالیت و نوآوری لازمند، نابود می‌کنند».

**4- کینه و بدخواهی:** خداوند متعال در سورةحشر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [الحشر: 10].

«و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده».

ابراهیم جمل می‌‌گوید: «انسان کینه‌توز در تمام اوقاتش هیچ فکری نمی‌کند جز در مورد دشنام‌دادن و بدخواهی به کسی که نسبت به او کینه می‌ورزد. گاهی بر وی افترا می‌بندد و گاهی به وی ضرر می‌رساند و در راه آنچه که انجام می‌دهد، هیچ واهمه‌ای ندارد».

**5- خشم:** بدون شک خشم از موانع خوشبختی و کامیابی است. و به همین خاطر خداوند مؤمنانی را ستايش می‌کند که دربارة آنها می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَا غَضِبُواْ هُمۡ يَغۡفِرُونَ﴾ [الشوری: 37].

«و هنگامی که خشمناک می‌گردند، (زمام اختیار را از دست نمی‌دهند و پرت و پلا نمی‌گویند و آلودة گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و به خشم‌آورندگان را) می‌بخشند».

و پیامبر می‌فرماید: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِى يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»[[4]](#footnote-4). «انسان نیرومند کسی نیست که در کشتی‌گیری فائق آید، بلکه نیرومند کسی است که هنگام خشم، نفسش را مهار کند و کنترل خود را از دست ندهد».

**6- ظلم و ستم:** همانا ظلم، سرچشمه‌اش ناگوار و سرانجامش بی‌نهایت بد است. دو نمونه از عصر حاضر می‌آوریم که سرانجام ظلم و ستم را به تصویر می‌کشاند. این دو نفر «حمزه بسیونی» و «صلاح نصر» هستند. هر دو از سربازان رهبر هلاک‌شده‌شان، «جمال عبدالناصر» بوده‌اند که آن قدر شکنجه و عذاب و ظلم را متوجه دعوتگران راه خدا نموده‌اند که از آن تن آدمی به لرزه می‌آید. اما حیاتشان چگونه بود؟ به خدا قسم، بدترین نوع حیات بود.

«حمزه بسیونی» تکبر و سرکشی‌اش تا جایی رسیده بود که به مؤمنان - در حالی که او آنان را شکنجه می‌داد هنگامی که از خداوند فریادرسی می‌نمودند - می‌گفت: کجاست معبودتان تا او را در آهن بگذارم! و «صلاح نصر» زنان مردم را با زور به عقد خود درمی آورد و با آنان ازدواج می‌کرد در حالی که آنان در حمایت مردان دیگر بودند.

اما عاقبت این سرکشان و ستمکاران به کجا انجامید؟ حمزه بسیونی با ماشینش تصادف کرد. او از قاهره به سمت اسکندریه خارج شده بود و بار آهن را حمل می‌کرد، پس آهن در جسمش از بالاترین قسمت سرش تا شکمش فرو رفت، و نجات‌دهندگان جز چند قطعه‌ای نتوانستند آن را خارج سازند. این چنین خداوند وی را با آهن نابود کرد. او همان کسی بود که می‌گفت: خدا را در آهن قرار خواهد داد. خداوند برتر است از آنچه که ستمگران می‌گویند.

صلاح نصر هم به بیشتر از ده بیماری دردناک و مزمن مبتلا گشت. چند سالی را در بدبختی و تیره‌روزی گذراند و هیچ دارویی برای معالجه‌اش یافت نشد تا اینکه با حالت زندانی جان باخت« و در زندان‌های رهبرانش که خدمتگزار شان بود، بر اثر اصابت تیر از دنیا رفت. همانا خداوند به انسان ظالم مهلت می‌دهد تا جایی که اگر او را گرفت، رهایش نمی‌کند.

**7- ترس از غیر خدا:** همانا ترس از غیر خداوند متعال، بدبختی و ذلت و خواری را به دنبال دارد. و به همین خاطر است که خداوند متعال دربارة بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمۡ أَن يَدۡخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَ﴾ [البقرة: 114].

«شایستة آنان نبود که چنین (نگاه بزرگی را مرتکب شوند و این کارها را) بکنند، بلکه می‌بایست (حرمت معابد را نگه دارند و) جز خاشعانه داخل آنها نشوند».

در جای دیگری می‌‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥﴾ [آل‌عمران: 175].

«این تنها شيطان است که شما را از دوستان خود (با پخش شایعات و سخنان بی‌اساس) می‌ترساند، پس (از آنجا که شما به خدا ایمان دارید، بی‌باک و دلیر باشید و) از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان (راستین) هستید».

و حضرت ابراهیم به قومش گفت، آن طور که در قرآن آمده است:

﴿وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦ﴾ [الأنعام: 80].

«من از آن چیزهایی که شریک خدا قرار می‌دهید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد)».

بنابراین، ترس از غیر خدا یکی از موانع خوشبختی است.

**8- بدبینی:** چقدر بدبینی سبب هلاکت و رنجها و مرارتهاست. و به همین خاطر پیامبر از خوش‌بینی خوشش می‌آمد و از بدبینی بدش می‌آمد[[5]](#footnote-5).

دکتر عزیز فرید می‌گوید: «انسان بدبین به خاطر بدبینی‌اش رنجها و مشقتهای زیادی را متحمل می‌شود که این رنجها و مشقت‌ها صدمات شدیدی به اعصاب انسان وارد می‌سازد، از قبیل افسردگی و بی‌قراری و آشفتگی‌های زیادی که دامنگیرش شده است».

**9- سوءظن و بدگمانی:** خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ﴾ [الحجرات: 12].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها گناه است».

و پیامبر می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ» «إیاکم والظن، فإن الظن أکذب الحدیث**»**[[6]](#footnote-6). «از بدگمانی بپرهیزید، چراکه بدگمانی نادرست‌ترین سخنی است که دربارة فرد گمان برده می‌شود».

**10- کبر و خودبینی:** انسان متکبر و خودبین در بدبختی و هلاکت همیشگی به سر می‌برد اگرچه ستم نماید و خود را برتر از دیگران ببیند و حقوقشان را پایمال کند.

**11- دلبستگی به غیر خدا:** مانند دلبستگی عاشق به معشوقش. جهت بیان اهمیت موضوع کافی است که داستان لیلی و مجنون را بخوانیم تا بدانیم چگونه این مرد با حالت آوارگی و دربه‌دری زندگی کرده تا اینکه دیوانه شد و در حالی که عاشق بود، از دنیا رفت.

چه بسیار انسانهای عاشقی بوده‌اند که در راه عشقشان جان باخته‌اند. و نزد خدا می‌روند در حالی که دلشان را به غیر خدا بسته‌اند. وای چه خسارت دنیوی و اخروی که نصیبشان می‌شود.

**12- مصرف مواد مخدر و مشروبات الکلی:** همانا بسیاری از مردم گمان می‌کنند که خوشبختی به وسیلة دائم‌الخمر بودن و مصرف همیشگی مواد مخدر و مشروبات الکلی به دست می‌آید، در نتیجه به سمت آن روی می‌آورند و با این کار می‌خواهند از گرفتاریها و نگرانیها و غم و غصه‌های دنیا فرار کنند اما اینان همانند کسی هستند که به گرمای سوزان آتش جهنم پناه می‌برد، زیرا مواد مخدر در حقیقت از موانع خوشبختی است. و بدبختی و ناامیدی و فروپاشی و ویرانی فرد و جامعه و امت را به دنبال دارد. و ما امروزه بهترین شاهد برای آن هستیم. پس صاحبان خرد باید از آن عبرت گیرند.

حالا پس از آنکه موانع خوشبختی را شناختیم، به راه نجات و رهایی، به اسباب خوشبختی و راه رسیدن به سایه‌های دراز آن برمی‌گردیم. راستی اسباب خوشبختی و صفات و خصوصیات سعادتمندان کدام است؟

اسباب خوشبختی و صفات و خصوصیات سعادتمندان

به راستی کسی که می‌خواهد به خوشبختی برسد و اسباب آن را اتخاذ نکند، گفتة شاعر بر او صدق می‌کند: «نجات و رهایی را می‌طلبی امّا راه‌های نجات را به کار نمی‌گیری. همانا کشتی بر روی خشکی حرکت نمی‌کند».

اینک با هم اسباب خوشبختی و صفات و ویژگیهای افراد خوشبخت را با هم بررسی می‌کنیم شاید خداوند توفیق به کارگیری اسباب خوشبختی و متصف‌شدن به صفات سعادتمندان را نصیب ما کند، به راستی که او بخشاینده، سخی و بزرگوار است.

**1- ایمان به خدا و عمل صالح:** خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗ﴾ [النحل: 97].

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، به او (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم».

هر یک از ما زندگی پاکیزه و خوشایند را می‌خواهیم، پس باید همراه ایمان، عمل شایسته انجام دهیم:

﴿مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ [المائدة: 69].

«هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته انجام دهد، خوف و هراسی (ازعذاب دوزخ در جهان جاویدان) و غم و اندوهی (بر عمر سپری شده در جهان گذران) ندارند».

و در حدیث ابویحیی صهیب بن سنان آمده که پیامبر فرمودند: «عَجَبًا لأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لأَحَدٍ إِلاَّ لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»[[7]](#footnote-7). «شگفتا از امور انسان مؤمن! همانا همة امورش برایش خیر است، و این بجز مؤمن برای هیچ کس نیست: اگر نیکوئی و خوشبختی به او برسد، شکر خدای را به جا می‌آورد و این برایش خیر است، و اگر فلاکت و سختی به او برسد، صبر پيشه می‌کند و این هم برایش خیر است».

پیامبر لذت و راحتی و خوش‌اش را در نماز و طاعت خدا می‌یابد. می‌فرمود: «أقم يَا بِلاَلُ أَرِحْنَا بِالصَّلاَةِ»[[8]](#footnote-8). «ای بلال، اقامة نماز بگو و به وسیلة نماز ما را آسوده گردان».

در حالی که بسیاری از مردم می‌گویند: ما را از نماز راحت گردان، ما در غم و اندوه هستیم، ما مشغله و گرفتاری زیادی داریم و وقت آن را نداریم که نماز بخوانیم. اینان چنین می‌گویند در حالی که پیامبر می‌فرماید: «وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِىَ فِى الصَّلاَةِ»[[9]](#footnote-9). «روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است».

باید مثال زندة واقعی را بزنیم تا ببینیم ایمان به اصحابش چه کار می‌کند، چگونه احساس خوشبختی در تمامی حالات را در آنان ایجاد می‌کند. ابن تیمیه رحمه‌الله شکنجه و زندانی و دربه‌در شد و با این وجود او را می‌بینیم که چه می‌گوید. او در حالی که در قلعة دمشق است در آخرین مرحله از مراحل اذیت و آزار و جهادش می گوید: «دشمنان با من چه می‌کنند، باغ و بستان من در سینه‌ام است، هرگاه کوچ کنم، این باغ و بستان با من است و از من جدا نمی‌شود. زندانم خلوت است، کشته‌شدنم شهادت است، و بیرون‌کردنم از شهرم، سیاحت و گردش است».

این چنین می‌بینیم که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه با این گفته جاوید راه‌ها را بر روی دشمنانش می‌بندد، گفته‌ای که به چراغی می‌ماند که راه مؤمنان را روشن می‌گرداند. و جز مردان بزرگ و بلندهمتان کسی نمی‌تواند چنین گفتة نیکی را بر زبان آورد.

**2- ایمان به قضا و قدر خیر و شر خداوند:** هر آنچه که برای انسان پیش می‌آید، همه‌اش از جانب خداوند متعال است. پس بدان هر آنچه که برایت پیش آید، امکان ندارد که برایت پیش آید، امکان ندارد که برایت مقدر نشده باشد و هر آنچه که برایت مقدر نشده، امکان ندارد که برایت پیش آید.

ایمان به قضا و قدر خدا از مهمترین صفات سعادتمندان است، چون دستیابی به خوشبختی ممکن نیست مگر براي کسی که به خداوند ایمان دارد و ایمان به قضا و قدر خداوند جزو ایمان به خداست، زیرا انسان در این دنیا ناچار باید مصیبتها و نگرانی‌هایی برایش پیش آید، پس کسی که به قضا و قدر ایمان ندارد، نابود می‌شود. اینک برای ایمان به قضا و قدر و تأثیر آن در خوشبختی انسان، مثالی را ذکر می‌کنیم:

«عروه بن زبیر رحمه‌الله خواستند پایش را قطع کنند، زیرا در آن نوعی سرطان بود. به او گفتند: باید شراب را به تو بدهیم تا بتوانیم پایت را قطع کنیم بدون آنکه احساس درد کنی. - به ویژه آنکه آنان بعد از قطع پا آن را در روغن داغ قرار می‌دهند تا خونریزی نکند - موضع‌گیری‌اش چگونه بود؟ این پیشنهاد را قبول نکرد و گفت: نه، آیا می‌خواهید قلبم از یاد خدا غافل شود؟! گفتند: پس چه کار کنیم؟ گفت: راه دیگری را به شما نشان می‌دهم. هرگاه برای نماز برخاستم هر کاری که می‌خواهید، انجام دهید، زیرا قلبش در چنین حالتی به خدا تعلق دارد و به یاد اوست، پس هر کاری که با او می‌کنند، آن را احساس نمی‌‌کند.

در واقع هنگامی که برای نماز تکبیر تحریمه گفت، پایش را از بالای زانو قطع کردند و عروه بن زبیر هیچ تکانی نخورد، اما هنگامی که پایش را در روغن داغ قرا دادند با حالت بیهوشی بر روی زمین افتاد و در شب به هوش آمد. هنگامی که در میان مردم بود به او گفتند: خداوند درمورد پایت و پسرت عزایت را نیکو گرداند! پسرش در همین اثنا فوت کرد. اما او چه گفت؟ با نهایت تسلیم و ایمان به قضا گفت: «شکر خدا. پروردگارا، اگر مرا به دردی مبتلا ساخته‌ای، همانا سلامتی و عافیت را نصیبم می‌کنی و اگر پسرم را گرفته‌ای، فرزندی دیگر را به من عطا می‌کنی و او را نگه می‌داری».

این است ایمان راستین به قضا و قدر. اما کجایند امثال این پرهیزگاران و مطیعان خداوند و تسلیم‌شدگان مشیت و خواست الهی:

﴿وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٣٥﴾ [فصلت: 35].

«به این خوی (و خلق عظیم) نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهرة بزرگی (از ایمان و تقوی و اخلاق ستوده) داشته باشند».

**3- علم شرعی:** همانا علمای راستین و عارف خدا، همان سعادتمندان هستند. ای برادر گرامی، اینک داستانی که برای اینجا مناسب است، مطرح می‌کنیم. این داستان یکی از علمای زاهد به نام ابوالحسن است. جریان این داستان هیجان‌‌انگیز از چه قرار است؟

«احمد بن طولون» (یکی از والیان مصر) از بزرگترین ظالمان و ستمگران بوده تا جایی که گفته شده وی هیجده هزار نفر را از راه منع‌کردن خوراک و نوشیدنی به قتل رسانده است، (یعنی غذا و آب را از آنان منع کرده تا اینکه مرده‌اند) و این شدیدترین انواع قتل است. ابوالحسن نزد احمد بن طولون رفت تا این فرمودة پیامبر را عملی سازد که می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»[[10]](#footnote-10). «برترین جهاد، گفتن کلمة حق نزد پادشاه ظالم است». از این رو ابوالحسن به وی گفت: «همانا تو به زیردستان ظلم کرده‌ای» و او را از خداوند متعال ترساند. ابن طولون خیلی عصبانی شد و دستور داد که شیری را گرسنه نگه دارند و سپس به جان ابوالحسن بیندازند. چه موضع‌گیری وحشتناکی باید داشته باشد!! اما وجود ابوالحسن سرشار از ایمان و اعتماد به خداوند است، از این رو موضع‌گیری بسیار عجیبی است. هنگامی که شیر را به جانش انداختند، شیر می‌غرید و پس و پیش می‌رفت، و ابوالحسن هم نشسته بود و تکان نمی‌خورد و اصلاً هیچ اهمیتی نمی‌داد. مردم همگی آمده بودند و این صحنه را نظاره می‌کردند و بر حال این عالم پارسا، پریشان و هراسناک بودند.

شیر گرسنه را در جلوش قرار دادند! به راستی آن جنگی نابرابر بود. اما بعداً چه اتفاقی افتاد؟ شیر پس و پیش می‌رفت و می‌غرید. سپس ساکت شد. آنگاه سرش را فرو افکند و به ابوالحسن نزدیک شد و او را بوئید. سپس به آرامی از او دست کشید و کمترین ضرر به او نرسید.

آنگاه مردم تعجب کردند و صدای («الله اکبر» و «لا إله ‌إلا ‌الله» سردادند. اما در این داستان چیز عجیب‌تری از آن وجود دارد. ابن طولون ابوالحسن را صدا زد و به وی گفت: به من بگو به چه چیز فکر می‌کردی هنگامی که آن شیر در کنارت بود ولی تو هیچ توجهی به آن نکردی و هیچ باکی از آن نداشتی؟ ابوالحسن در جواب گفت: در مورد آب دهان آن شیر فکر می‌کردم که اگر به من برخورد کند آیا آن پاک است یا نجس؟ ابن طولون گفت: ایا از آن شیر نترسیدی؟ گفت: نه، زیرا خداوند در آن مورد برایم بس بود.

این، همان خوشبختی حقیقی است که ایمان و علم سودمند آن را به وجود می‌آورند. این همان خوشحالی و کامیابی‌ای است که تمام مردم از آن صحبت می‌کنند.

این موضع‌گیری استوار و محکم از ابوالحسن ما را به یاد موضع‌گیری صحابی بزرگوار، خبیب بن عدی می‌اندازد که وقتی مشرکان اسیرش کردند و پیش از آنکه او را بکُشند، از وی پرسیدند: آیا نیازی داری پیش از آنکه بمیری؟ بعضی از مشرکان درخواست کردند که به او مهلت دهند تا دو رکعت نماز بخواند. پس به او مهلت دادند و دو رکعت نماز خواند. [او اولین کسی بود که قبل از به قتل‌رسیدن، دو رکعت نماز خواند.] پس از نماز گفت: به خدا سوگند، اگر ترس این را نمی‌داشتم که گمان کنید از کشتن بی‌تابی و بی‌قراری می‌کنم، هر آینه نماز را طولانی می‌کردم.

هنگامی که او را بلند کردند تا به دار بیاوزیند و بدنش را قطعه‌قطعه کنند، از او پرسیدند: آیا دوست داری که محمد به جای تو باشد و تو در میان خانواده‌ات باشی؟ گفت: «به خدا سوگند دوست ندارم که حتی خاری به محمد که در میان خانواده‌اش است، اصابت کند و حال آنکه من در این مکان باشم».

ای برادر، نگاه کن به قوت یقین و صلابت و استواری مؤمنان. سپس خبیب گفت: «پروردگارا، تک‌تک آنان را بر شمار و نابودشان کن و هیچ یک از آنان را فرومگذار» و این ابیات را سرود:

«به شرطی که با حالت مسلمانی کشته شوم، هیچ برایم مهم نیست که به چه شیوه‌ای باشد، زیرا از بین‌رفتنم به خاطر خدا است».

«هیچ گاه در برابر دشمن اظهار فروتنی و بی‌قراری نمی‌کنم، چون بازگشتم به سوی خداست».

«کشته‌شدن به خاطر ذات پروردگار است و اگر خدا خواست در استخوانهای پاره‌پارة تنم برکت قرار دهد تا بیشتر در راه او شکنجه و اذیت و آزار شوم».

عجب از این شجاعت، دلیری، قوت یقین و رسوخ ایمان در قلب! با استواری نماز می‌خواند، با استواری و بی‌باکانه جواب آنها را می‌دهد، با استواری نفرینشان می‌کند، و این ابیات را با استواری می‌سراید. این همان خوشبختی حقیقی است برای کسی که آن را می‌خواهد.

**4- فراوانی ذکر و یاد خدا و قرائت قرآن:** همان طور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾ [الرعد: 28].

«هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرد (و از تذکر عظمت و قدرت خدا و انجام عبادت و کسب رضای یزدان اطمینان پیدا می‌کنند)».

همانا کسی که بر ذکر و یاد خدا مداومت کند، با خوشبختی و قلبی آرام، زندگی می‌کند. اما کسی که از یاد خدا روی گرداند، از بدبختان و بیچارگان است:

﴿وَمَن يَعۡشُ عَن ذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ نُقَيِّضۡ لَهُۥ شَيۡطَٰنٗا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٞ ٣٦﴾ [الزخرف: 36].

«هر کس از یاد خدا غافل و روگردان شود، شیطانی را مأمور او می‌سازیم و چنین شیطانی همواره همدم وی می‌گردد (و گمراه و سرگشته‌اش می‌سازد)».

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ١٢٤﴾ [طه: 124].

«و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمای دوری گزیند)، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت، (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصة قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم».

باز می‌فرماید:

﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ﴾ [الزمر: 22].

«وای بر کسانی که دلهای سنگینی دارند و یاد خدا بدانها راه نمی‌یابد (و قرآن خدا در آنها اثر نمی‌گذارد) آنان واقعاً به گمراهی و سرگشتگی آشکاری دچارند».

**5- سعة صدر و سالم‌بودن آن از تباهیها و فسادها:** در قرآن کریم آیات متعدی دربارة سعة صدر وجود دارند. مثلاً خداوند متعال به نقل از حضرت موسی می‌فرماید:

﴿رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي﴾ [طه: 25].

«پروردگارا، سینه‌ام را فراخ و گشاده‌ دار (تا در پرتو شرح صدر، خشم و کین از دل برخیزد و با آرامش تمام، رسالت آسمانی را به جای آورم)».

در جای دیگری در حال یادآوری نعماتی که به پیامبر داده، می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ١﴾ [الشرح: 1].

«آیا ما سینة تو را نگشودیم (و دلت را از بند غم حیرت رها نساختیم، و تاب تحمل نابسامانیهای محیط جاهلیت و سختیهای مسئولیت بزرگ نبوت را به تو عطا نکردیم؟)».

باز می‌فرماید:

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ﴾ [الأنعام: 125].

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذيرش) اسلام می‌سازد».

همچنین در جای دیگری می‌فرماید:

﴿أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦ﴾ [الزمر: 22].

«آیا کسی که خداوند سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده و فراخ ساخته است و دارای (بینشی روشن از) نور پروردگارش می‌باشد (و درپرتو آن، راه را از چاه تشخیص می‌دهد، همچون کسی که هدایت الهی در سایة اسلام پرتوی به دل او نیفکنده است و درونش با ایمان تابان نشده است؟!».

بنابراین، سعة صدر و طلب آن یکی از نشانه‌های خوشبختی و صفات و ویژگیهای سعادتمندان است.

**6- نیکی‌کردن به مردم:** این مورد، امری تجربه‌شده و نمایان و در مقابل دید همگان است، زیرا ما می‌بینیم کسی که به مردم نیکی می‌کند، از خوشبخت‌ترین انسانهاست و از کسانی است که مردم بیشتر از همه او را در این دنیا قبول دارند.

**7- در امور مادی نگاه‌کردن به کسی که پایین‌تر از توست، و در امور معنوی نگاه‌کردن به کسی که بالاتر از توست:** همچنان که در حدیث نبوی آمده که پیامبر فرمودند: «انْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ فَهو أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ»[[11]](#footnote-11). «نگاه کنید به کسی که پایین‌تر از شماست، و نگاه نکنید به کسی که بالاتر از شماست. پس این سزاوارتر از آن است که نعمت خدا را بازنگردانید».

این کار در مورد امور دنیوی و مادی است، زیرا وقتی تو کسی را که پایین‌تر از توست به یاد آوردی، فضل و بخششی را که خداوند به تو ارزانی فرموده، می‌دانی. اما در امور معنوی و اخروی به کسی نگاه کن که بالاتر از توست تا به کوتاهیها و تقصیراتت پی ببری. به کسي که هلاک شده نگاه نکن که چگونه هلاک شده است، بلکه به کسی که نجات یافته‌ نگاه کن که چگونه نجات یافته است.

**8- کم ‌کردن امید و آرزو و عدم وابستگی به دنیا، و آماد ه‌شدن برای مرگ:** شیخ عبدالرحمان سعدی در عبارتی جامع و کوتاه می‌گوید: «زندگی خود کوتاه است، پس به وسیلة نگرانیها و دلتنگیها و پریشانیها آن را کوتاهتر مکن».

اینک ای برادر، به این گفتگوی با ارزش دقت کن که میان چند نفر از کسانی که از دنیا دست کشیده و خود را برای مرگ آماده کرده‌اند، انجام شده است:

چند نفر از انسانهای صالح نشسته بودند و با هم گفتگو می‌کردند و پیرامون کم‌کردن امیدو آرزو و از همدیگر پرس‌وجو می‌کردند. به یکی از ایشان گفته شد: کم‌کردن امید و آرزوی تو به کجا رسیده است؟ گفت: تا آنجا رسیده که هرگاه لقمة غذا را برمی‌دارم، نمی‌دانم که آیا می‌توانم آن را بخورم یا نه!!.

او همین سؤال را از شخص سؤال‌کننده پرسید و او هم در جواب چنین گفت.

وقتی که این سؤال را از نفر سوم پرسیدند، در جواب گفت: کم‌شدن امید و آرزوی من تا آنجا رسیده که هرگاه نفسم خارج شود، نمی‌دانم که آیا برمی‌گردد یا نه!!.

ای برادر، همانا زندگی خود کوتاه است، پس به وسیلة نگرانیها و دلتنگی‌ها و غم و غصه‌ها، به کوتاهی و نابودی آن میفزای.

**9- یقین به اینکه خوشبختی حقیقی انسان مؤمن در آخرت است نه در دنیا:** خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۖ عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ ١٠٨﴾ [هود: 108].

«و اما کسانی که (به سبب انجام کارهای نیکو) خوشبخت شده‌اند (وارد بهشت گشته و) در بهشت جاودانه می‌مانند، مادام که آسمانها و زمین برپاست، تا هر وقت خدا بخواهد. (خداوند به افراد خوشبخت) عطیة عظیمی می‌دهد که گسیختنی (و کاستی‌پذیرفتی) نیست».

پیامبر هم می‌فرماید: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِر». «این دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است».

در این زمینه داستان عجیبی از ابن حجر عسقلانی نقل شده است: او روزی با ابهت خاص خود بیرون رفت. [در آن موقع رئیس قضات در مصر بود] ناگهان با مردی یهودی در حالت فقیری و بی‌چیزی برخورد کرد. شخص یهودی گفت: بایست. پس ابن حجر ایستاد. شخص یهودی به او گفت: این فرمودة پیامبرتان (دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است) را چگونه تفسیر و توجیه می‌کنی، در حالی که اینک مرا می‌بینی که در حالت فقیری و بی‌چیزی هستم با وجودی که کافرم، و تو در ناز و نعمت هستی با وجودی که مؤمنی؟ ابن حجر جواب داد: تو با این بدبختی و بینوائی ات در این دنیا در مقایسه با عذاب دردناک آخرت که در انتظارت است - اگر با حالت کافری بمیری - مانند آن است که در بهشت باشی. و من با این ابهت و نعمتی که خداوند به من داده - اگر خداوند مرا داخل بهشت گرداند - این نعمت دنیوی در مقایسه با نعمتهای بهشتی که در انتظارم است، زندان محسوب می‌شود. ابن حجر گفت: آیا چنین نیست؟ آن مرد گفت: چرا، چنین است. آنگاه کلمة شهادتین «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله» را بر زبان آورد و مسلمان شد.

**10- همنشینی با نيکان و رفیقان صالح:** کسی نمی‌تواند تأثیر رفیق بر رفیقش را انکار کند. این امری تجربه‌شده و در مقابل دید همگان است و در بررسی واقعیت کنونی و تاریخ گذشتگان، چنین امری آشکار است. به همین خاطر پیامبر فرمودند: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالْجَلِيسِ السَّوْءِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ...»[[12]](#footnote-12). «مثل همنشین صالح و همنشین بد همانند حمل‌کنندة مُشک و دمندة دمة آهنگران است».

**11- بدانی که اذیت و آزار مردم برای تو، مایة خیر و برای آنان، مایة زیان و ضرر است:** ابراهیم تیمی مي گوید: «همانا کسی که به من ظلم نماید، به او رحم و مهربانی می‌کنم». و نقل شده که تعدادی از علما و تعدادی از عوام‌الناس به ابن تیمیه بدی کردند و در اسکندریه زندانی شد. زمانی که از زندان آزاد شد، به وی گفتند: آیا می‌خواهی از کسی که در حق تو بدی کرده، انتقام بگیری؟ گفت: همة کسانی که به من ظلم نموده‌اند، می‌بخشم و از آنان گذشت می‌کنم. ابن تیمیه همه‌شان را بخشید، زیرا می‌دانست که چنین امری، مایة خوشبختی دنیا و آخرت برایش است.

فضیل بن عیاض رحمه‌الله نقل می‌کند که وی در حرم مکه بود. مردی خراسانی با حالت گریان نزدش آمد. فضیل به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ آن مرد جواب داد: چند دینار را گم کرده‌ام و دانستم که از من به سرقت رفته، و به همین خاطر گریه کردم. فضیل گفت: آیا به خاطر این چند دینار گریه می‌کنی؟ گفت: نه، بدین خاطر گریه کردم که می‌دانم روز قیامت من و این دزد در پیشگاه خداوند قرار می‌گیریم و آن وقت به این دزد رحم کنم. از این رو گریه کردم.

به یک نفر از سلف صالح خبر رسید که مردی او را غیبت کرده است. او به دنبال هدیه‌ای زیبا و مناسب گشت و سپس به نزد کسی که غیبت او را کرده بود، رفت و هدیه را به وی تقدیم نمود. آن مرد از علت هدیه‌آوردن از او پرسید. در جواب گفت: همانا پیامبر فرموده است: «مَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِئُوهُ». «هرکس برای شما کار پسندیده‌ای انجام داد، کارش را جبران کنید». تو نیکیهایت را به من هدیه نمودی و پاداشی برایت پیش من نیست مگر از متاع و کالای دنیوی.

**12- سخن پاک، و دفع بدی به وسیلة نیکی:** خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسۡتَوِي ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُۚ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ٣٤﴾ [فصلت: 34].

«نیکی و بدی یکسان نیست. (هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی، بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریق و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجة این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد».

پس ای برادر، به این رهنمود بزرگ الهی دقت و تأمل کن.

خداوند متعال درجای دیگری در وصف بندگان مؤمنش می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا﴾ [الفرقان: 72].

«و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه (از شرکت در بیهوده‌کاری و یاوه‌سرائی کناره‌گیری می‌کنند و از آنها) می‌گذرند».

**13- پناه‌بردن به خدا و کثرت و فراوانی دعا:** این سیرت و روش پیامبر است. ایشان می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِى دِينِىَ الَّذِى هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِى وَأَصْلِحْ لِى دُنْيَاىَ الَّتِى فِيهَا مَعَاشِى وَأَصْلِحْ لِى آخِرَتِى الَّتِى فِيهَا مَعَادِى وَاجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِى فِى كُلِّ خَيْرٍ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِى مِنْ كُلِّ شَرٍّ»[[13]](#footnote-13). «پروردگارا، امور دینی‌ام را اصلاح کن، دینی که حافظ و نگه‌دارندة تمامی امورم است. و امور دنیوی‌ام را اصلاح کن، دنیایی که زندگانی ام در آن است. و امور اخروی‌ام را اصلاح کن، آخرتی که بازگشتم به سوی آن است. همة خیرات و خوبی‌ها را در این دنیا برایم افزون گردان، و مرگ را مایة آسایش و راحتی از هر شرّی قرار ده».

همچنین می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ رَحْمَتَكَ أَرْجُو فَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». «خدایا، من امید به رحمت تو دارم، پس مرا به خودم وانگذار اگرچه به اندازة یک چشم برهم زدن باشد. همة کارهایم را خودت اصلاح کن. هیچ معبود به حقّی غیر از تو نیست».

باز در جای دیگری - آن طور که از ایشان مأثور است - فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَمِن الْجُبْنِ وَمِن غَلَبَةِ الدَّيْنِ وقهر الرِّجَالِ» «پروردگارا، پنا می‌برم به تو از غم و اندوه، و پناه می‌برم به تو از ترس و بخل، و پناه می‌برم به تو از غلبة قرض و قهر مردمان».

خاتمه

ای خوانندة گرامی، تو را فرا می‌خوانم که به کاروان سعادتمندان ملحق شوی، کسانی که به سعادت حقیقی و غیرخیالی نائل آمده‌اند. تا زندگی پاکیزه و دلنشین و به دور از دردسرها و گرفتاریها و تیرگیها را به دست‌آوری. و این زمانی به دست می‌آید که مفهوم ایمان به خدا و عمل صالح در وجودت تحقق یابد، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [النحل: 97].

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالـمین، وصلی الله وسلم وبارك علی نبینا محمّد وعلی آله وصحبه أجمعین.

1. - اصل این کتاب، سخنرانی شیخ ناصر عمر است که در ریاض آن را ایراد کرده، و به ما اجازه داده که آن را چاپ کنیم. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مسلم آن را روایت کرده است؛ 11/199. [↑](#footnote-ref-2)
3. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-3)
4. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-4)
5. - احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مسلم آن را روایت کرده است؛ 18/125. [↑](#footnote-ref-7)
8. - احمد و ابوداود آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - احمد و نسائی آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-9)
10. - احمد و نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مسلم آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-12)
13. - مسلم آن را روایت کرده است؛ 17/40. [↑](#footnote-ref-13)